

۱. در جستجوی نسخه‌های خطی

مهمترین مراکز مطالعه علوم یونانی، در آستانه تاریخ هجری، در آن بخش از جهان که بعدها به قلمرو امپراطوری اسلام پیوست، برای نسطوریان، شهرهای اِدسا و نصیبین و سلوکیه نزدیک تیسفون و جندیشاپور بود و برای یعقوبیان، شهرهای انطاکیه و آمد یا دیار بکر. در کنار این مراکز فرهنگ یونانی، یا بهتر بگوییم یونانی مابئی، مدارسی وابسته به دیرهای رهبانی مسیحی نیز بود که غالباً به تعلیم و تعلم الهیات اختصاص داشت، اما در این مدارس، در کنار مطالعات صرفاً مذهبی، مطالعه علوم غیرمذهبی، از قبیل فلسفه و فن خطابه و دستور زبان و ریاضیات و نجوم و موسیقی و پزشکی نیز مجاز بود. این مدارس را به سریانی اسکوله (مأخوذ از کلمه یونانی اسکوله) می‌نامیدند، ولی بعدها این کلمه معرب شد و صورت اسکول یافت.

در آن زمان در زمینه فلسفه، فلسفه ارسطو و پیش از همه منطق او بر دیگر مباحث فلسفی غلبه داشت. در میان شخصیت‌های بزرگ نسطوری باید از پروبوس Probus یاد کرد که ترجمه باری ارمیناس (= در تعبیرات) و آنالوطیقای اول، از آثار ارسطو، مدیون اوست و از او مهمتر سرجیس راس عینی (تیودوسیوپولیس) که شرحی بر ارغنون ارسطو در هفت مجلد فراهم آورد و کتاب منحول $\text{Περὶ κόσμου πρὸς Ἀλέξανδρον}$ ارسطو را ترجمه کرد.

از قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) به بعد فعالیت در زمینه ترجمه آثار ارسطو بالا گرفت. در میان مترجمان این دوره از کسانی مانند مارابا، مارایشوع بُخت رورداسیروودنجا نام برده می‌شود که آثار ارسطو را ترجمه و شرح کرده‌اند. از ایشوع بخت ترجمه قطعاتی درباره قاطیفورياس (= مقولات عشر) و نیز درباره مفهوم امکان باقی مانده است.

چون بحث درباره اینکه دانشمندان سریانی چگونه متون انتقادی آثار یونانی را فراهم می‌آوردند و نسخه‌های درست و نادرست را از هم باز می‌شناختند بیرون از موضوع سخن ماست بنابراین به همین مختصر قناعت می‌کنیم و بی‌درنگ به بررسی همین مسئله در جهان اسلام می‌پردازیم.

الف. نسخه‌های خطی چگونه تهیه می‌شد: برای تهیه نسخه‌های خطی آثار یونانی، هیئتهای رسمی گسیل می‌شدند یا کار تهیه کردن و آوردن آنها را دانشمندان خود بر عهده می‌گرفتند. مهمترین آنها هیثی بود که مأمون خلیفه عباسی (خلافت: از ۱۹۸ تا

فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام*

نوشته عبدالرحمن بدوی
ترجمه اسماعیل سعادت

۲۱۸ هجری = ۸۱۳ تا ۸۲۳ میلادی) روانه کرد. ابن ندیم در الفهرست می‌گوید که مأمون شیخی‌ارسطورا در خواب دید و همین خواب او را به روانه کردن این هیئت برانگیخت. صرف نظر از صحت و سقم این سخن، در هر حال می‌دانیم که مأمون هیئتی مرکب از حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلما متصدی بیت‌الحکمه و چند تن دیگر را برای آوردن نسخه‌های خطی به امپراطوری بیزانس گسیل کرد و فرستادگان او نسخه‌هایی یافتند که از آن میان بعضی را برگزیدند و در بازگشت به بغداد آنها را به مأمون عرضه کردند و سپس به امر مأمون به ترجمه آنها پرداختند.

دیگر هیئتی بود که از جانب بنوموسی (محمد، احمد و حسن، فرزندان موسی بن شاکر)، که دانشمندان ثروتمندی بودند، روانه آن دیار شد. این هیئت مرکب بود از مشهورترین مترجم آن زمان، حنین بن اسحاق، و بعضی دیگر که از نام آنها اطلاعی در دست نیست. ابن ندیم می‌گوید: «آنها کتابهای شگفت‌انگیز و تصنیفات غربی در فلسفه و هندسه و موسیقی و ارثماطیقی (حساب) و طب با خود آوردند» (الفهرست، چاپ فلوگل، صفحه ۲۴۳/ ترجمه فارسی، صفحه ۲۴۴). بنوموسی مترجمانی مانند حنین بن اسحاق و حبیب بن حسن [الاعسم] و ثابت بن قره و چند تن دیگر را به خدمت گرفته بودند و در ازای ترجمه کتابها ماهانه مبلغی در حدود ۵۰۰ دینار به آنها می‌پرداختند.

از این دو هیئت که بگذریم، دانشمندان خود نیز مستقلاً نسخه‌های خطی برای خود تهیه می‌کردند. مثلاً ابن ندیم می‌گوید که قسطابن لوقای بعلبکی نسخه‌هایی با خود آورد و آنها را ترجمه کرد. مترجمان دیگر نیز به همین شیوه کار می‌کردند، مخصوصاً مترجمان قدیمی یعنی مترجمان دوران منصور خلیفه عباسی و اسلاف آنها تا زمان مأمون، از قبیل البطریق که در عصر منصور خلیفه (۷۵۳-۷۷۴ میلادی) می‌زیست و منصور او را به ترجمه چند کتاب باستانی فرمان داد، و سلام الأبرش که در روزگار برامکه (۷۸۶-۸۰۵ میلادی) فعالیت داشت و سماع طبعی ارسطو را ترجمه کرد.

گذشته از ره‌آوردهای این هیئتها و نیز آنچه دانشمندان به کوشش خود فراهم آوردند، ظاهراً مدارس وابسته به دیرهای رهبانی نیز، اعم از دیرهای نستوری و یعقوبی، نسخه‌هایی خطی از آثار غیر مذهبی داشتند که از کم و کیف آنها اطلاعی در دست نیست؛ اما به عقیده ما این نسخه‌ها مجموعه چندان قابل‌اعتنایی نبود، و گرنه به فرستادن هیئتهایی به دربار امپراطوران بیزانسی برای

آوردن نسخه‌های خطی نیاز نمی‌افتاد.

ب. فراهم آوردن متون انتقادی: از آگاهی‌هایی که در دست داریم می‌توان دریافت که:

گاهی مترجمان از يك اثر چندین نسخه فراهم می‌کردند، زیرا ترجمه‌ها از جهت متن اصلی آنها نیز با هم متفاوت بود. جا دارد که در اینجا سخنان شنیدنی یحیی بن عدی را به تفصیل بیاوریم. ابن عدی در پایان تفسیر خود بر مقاله الفای کوچک از مقالات الهیات ارسطو، که متن منقح آن به زودی توسط نویسنده این سطور منتشر خواهد شد، می‌گوید: «باید بدانی که این فصل (فصل آخر مقاله الفای کوچک) را تنها در ترجمه اسحاق بن حنین می‌توان یافت؛ من آن را در ترجمه‌های سریانی، و ترجمه‌های عربی دیگری سواى ترجمه اسحاق، نیافتم. این فصل آن چیزی نیست که درخور نتیجه این مقاله باشد، بلکه بیشتر درخور آغاز مقاله الفای بزرگ است و درست مفهوم آن را بیان می‌کند.»

این سخن شایان توجه است. بیشتر محققان در این قول اتفاق دارند که این فصل افزوده‌ای است برای اینکه مقالات الفای بزرگ و کوچک مصنوعاً به هم پیوند داده شود. گفتنی است که اسکندر افرویدیسی این مطلب را شرح نکرده است، و حال آنکه اسکلیپوس (اسقلیپوس) متن آن را عیناً آورده است.

اما همین گفته یحیی بن عدی مبنی بر اینکه این فصل را جز در ترجمه اسحاق در دیگر ترجمه‌های عربی ندیده و آن را در ترجمه‌های سریانی نیافته است دال بر وجود نسخه‌های متعددی است که این فصل را نداشته و این نسخه‌ها کهن‌تر و صحیح‌تر بوده است. بنابراین سخن ابن عدی مؤید عقیده غالبی است که فصل مزبور را للحاقی می‌داند و دلیل آن هم وجود همین نسخه‌های معتبر است. این نمونه‌ای است از انتقاد متون که معمول مترجمان و دانشمندان بوده است.

از آن گویاتر سخن حنین بن اسحاق است که درباره شیوه کار خود در ترجمه بیان می‌کند. او می‌گوید: «در بیست سالگی، کتاب فی التشریح *de sectis* جالینوس را از روی يك نسخه یونانی پر غلط ترجمه کردم. بعدها، وقتی که تقریباً چهل ساله بودم، شاگردم حبیبش از من خواست که این کتاب را با استفاده از نسخه‌های خطی یونانی که با خود آورده بودم اصلاح کنم. من تمام این نسخه‌ها را با هم مقابله کردم و توانستم متن منقح یگانه‌ای فراهم آورم. سپس این متن منقح یونانی را با ترجمه سریانی سابق خود مقابله و آن را اصلاح کردم. شیوه معمول من در تمام کوششهایی که

برای ترجمه متنی آغاز می‌کنم این است. چند سال بعد این ترجمه سریانی را به عربی ترجمه کردم.» چنین درباره تفسیر جالینوس بر کتاب اپیدمیای Epidemia بقراط نیز از مشکلاتی که برای فراهم آوردن متن منقحی از این کتاب برایش پیش می‌آید سخن می‌گوید و همین شیوه را در ترجمه قوی الاغذیه به کار می‌برد.

بنابراین شیوه کار حنین بن اسحاق این بود که تنها وقتی دست به کار ترجمه متنی می‌برد که نخست متن یونانی منقحی از آن از طریق مقابله نسخه‌های خطی موجود فراهم آورده باشد. اگر از اثری تنها یک نسخه خطی داشت، ترجمه آن را به وقتی موقوف می‌کرد که به نسخه‌های دیگری از آن دست یابد. بدیهی است که تمام موارد اختلاف میان نسخ را ذکر نمی‌کرد، ولی چنانکه از حواشی ترجمه‌هایش بر می‌آید، که احتمالاً از آن خود اوست، دست کم به مهمترین آنها اشاره می‌کرد. ظاهراً این شیوه معمول تمام مترجمانی بود که در دستگاه حنین کار می‌کردند و پیداست که سختگیرترین و متوقع‌ترین منتقدان نیز چیزی بیش از این نمی‌توانند خواست.

دیگر مترجمان این عصر یا عصر پیش تر اطلاعاتی از شیوه کار خود در تفتیح متن اصلی به جای نگذاشته‌اند. آنچه به طور کلی می‌توان گفت این است که مترجمان قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) مخصوصاً در مکتب حنین نخست در فراهم آوردن متن یونانی منقحی از روی نسخه‌های خطی موجود می‌کوشیدند و سپس ترجمه آن را آغاز می‌کردند.

در قرن بعد شماره کسانی که مستقیماً از متن یونانی به عربی ترجمه می‌کردند کاهش یافت. بیشتر مترجمان از سریانی به عربی ترجمه می‌کردند. ولی باید توجه داشت که ترجمه‌های سریانی که به عربی برگردانده می‌شد ترجمه‌های نوی بود که در قرن نهم میلادی در دستگاه حنین و معاصران و اسلاف او فراهم آمده بود؛ این بدان معنی است که مبنای این ترجمه‌ها متون یونانی منقحی بود که به شیوه حنین پرداخته شده بود.

یک منبع سرشار برای مطالعه نقد متون در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) را می‌توان در حواشی نسخه منحصر به فردی یافت که ترجمه‌ای است به عربی از کلیات ارغنون ارسطو. این نسخه در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۲۳۴۶ گنجینه نسخه‌های خطی عربی مخزون است. ما متن کامل آن را به ضمیمه حواشی آن در پنج مجلد منتشر کرده‌ایم. این حواشی تماماً (یا تقریباً) به دست کسی که نسخه را استنساخ کرده نوشته شده است. ولی می‌توان

گفت که نسخه متنی است از ارغنون که به کوشش ابوالخیر حسن بن سوار معروف به ابن الخمار (متولد به سال ۳۳۱ هجری = ۹۴۲ میلادی) فراهم آمده است. اما مسئله اندکی پیچیده است، زیرا نمی‌توان گفت که حواشی تا چه اندازه از آن اوست. با این همه به یقین می‌توان گفت که نسخه‌ای که ما در دست داریم از روی نسخه‌ای نوشته شده است که ابن الخمار آن را تصحیح و در آن تجدیدنظر کرده است. به همین سبب است که باید این مسئله را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار داد:

از فحوای عباراتی که در پایان هر یک از کتابهای ارغنون آمده است می‌توان دریافت که:

(الف) ربطوريقاً با نسخه‌ای به خط ابوعلی بن السّمح مقابله شده است.

(ب) آنالوطيقای اول با نسخه‌ای به خط یحیی بن عدّی و در حضور او مقابله شده است.

(ج) ایساغوجی فرفور یوس نیز همین گونه فراهم آمده است.

(د) آنالوطيقای دوم با نسخه‌ای به خط عیسی بن زُرعه که خود از روی نسخه‌ای به خط ابن عدّی استنساخ شده مقابله شده است.

(هـ) در مورد باری ازمیناس و قاطیفور یاس نیز وضع به همین منوال است.

(و) طویبقاً با نسخه‌هایی که ابوشمرتمی بن یونس آنها را بازبینی کرده مقابله شده است و در موارد اختلاف نسخ به ترجمه سریانی مراجعه شده است.

(ز) در مورد کتاب سوفسطیقا وضع پیچیده‌ای پیش می‌آید. ما

سه ترجمه از این کتاب پیش‌رو داریم که متوالیاً پرداخته شده است. ترجمه نخست از یحیی بن عدّی و ترجمه دوم از ابن زُرعه است. ترجمه سوم ترجمه‌ای است که منسوب به النّاعمی (=

ابن ناعمه الحمصی، مترجم الهیات منحول ارسطو) که معلوم نیست از چه زبانی برگردانده شده است. احتمالاً ترجمه اخیر از

نسخه‌ای به قلم فارابی استنساخ شده که بخش اول آن ظاهراً اصلاح شده، ولی بخش دوم آن مغلوط است. ترجمه اول را

ابن الخمار از روی نسخه‌ای به خط ابن عدّی نوشته است.

نمی‌توان مقدار سهم ابن الخمار و دیگران را در این حواشی به

دقت تعیین کرد. به اغلب احتمال اشخاص مختلفی در پرداختن

آنها سهیمند، ولی بیشترین سهم را از آن ابن الخمار باید دانست.

از سوی دیگر باید توجه داشت که این ترجمه‌های سریانی که

ترجمه‌های ایساغوجی و بوطیقا و آنالوطیقای دوم و طویبقا و در ترجمه (یا همه ترجمه‌های) سوفسطیقا و شاید آنالوطیقای اول از روی آنها صورت گرفته است یا فراهم آمده مکتب حنین (آنالوطیقای دوم و طویبقا یا حاصل کار مترجمان دیگر است که نمی‌دانیم به چه شیوه‌ای متون اصلی یونانی را قبل از ترجمه آنها منقح می‌کرده‌اند. حواشی این کتاب موارد اختلاف با دیگر ترجمه‌های سریانی را ذکر می‌کند که این خود شیوه درست فراهم آوردن متون انتقادی است، و همچنین موارد اختلاف با متون مفسران را.

۲. نقد منابع

دیری نگذشت که فکر انتقادی بسیار تندی در ذهن دانشمندان و مترجمان جای گرفت. حنین بن اسحاق رساله‌ای نوشت درباره کتابهایی که جالینوس در فهرست آثار خود از آنها یاد نکرده است. حنین توضیح می‌دهد که چرا کتابهایی منسوب به جالینوس می‌یابیم که در فهرست آثار او نیامده است و حال آنکه محققا از آن اوست. می‌گوید: «جالینوس کتابهای دیگری سوای آنچه در فهرست او ذکر شده نوشته است و این حقیقت از کتابهایی بر می‌آید که منسوب به اوست و از سبک و محتوای آنها آشکارا می‌توان دریافت که به او تعلق دارد و بس. دلیل دیگر اینکه جالینوس خود از این کتابها در کتابهای دیگر یاد کرده و حال آنکه در فهرست خود به آنها اشاره نکرده است. سبب اینکه جالینوس از این کتابها در فهرست خود نام نبرده این است که یا هنگام نوشتن فهرست هنوز آنها را ننوشته بوده است یا اگر نوشته بوده نسخه‌ای از آنها را دم دست نداشته است. یا به سبب آتش گرفتن کتابهایش نسخه‌هایی از این کتابها را نداشته و ناگزیر از ذکر آنها خودداری کرده است. او خود در آغاز مقاله اول فهرست می‌گوید: «در اینجا من تنها کتابهایی را نام می‌برم که نسخه‌هایی از آنها موجود است و بنابراین فهرست را با کتابهای تشریح آغاز می‌کنم.» وانگهی در فهرست خود می‌گوید که قصد دارد که پس از اتمام آن به نوشتن کتابهای دیگر بپردازد و این وقتی است که از کتابهایی که درباره آراء ارسطراطس Erasistratus راجع به درمان بیماریها نوشته است نام می‌برد و می‌گوید: «و اما درباره کتابهایی که ما درباره آراء شیوه‌های درمان نوشته‌ایم باید بگوییم که تاکنون پنج مقاله درباره آراء ارسطراطس نوشته‌ایم.» و در حقیقت هم می‌بینیم که این کار را کرده است، زیرا گذشته از این پنج مقاله، سه

مقاله دیگر درباره همین موضوع نوشته و کتاب او به نام آراء ارسطراطس از هشت مقاله ترتیب یافته است.»

ولی آثار دیگری هست که منسوب به جالینوس است، ولی در حقیقت از آن او نیست. حنین می‌گوید که اینها گزیده‌هایی از کتابهای او یا کتابهایی است که دیگران نوشته‌اند و منسوب به اوست؛ یا نویسنده می‌خواسته است مباحثات کند که کتابهایی از جالینوس دارد که دیگران ندارند؛ یا از بی تمیزی بیخبرانی مایه می‌گیرد که معمولاً چون مجموعه‌ای مرکب از چندین رساله می‌یابند همینکه نام کسی را روی نخستین آنها می‌خوانند می‌پندارند که دیگر رسالات مجموعه هم متعلق به صاحب آن نام است. به همین سبب است که می‌بینیم که بسیاری از کتابهای روفس، Rufus مثلاً کتاب التریاق Thériaque او را به جالینوس نسبت داده‌اند. حنین از کتابهایی نام می‌برد که نه سبک نگارش آنها به آثار جالینوس می‌ماند و نه قوت و استحکام آراء آنها. معیار دیگر حنین برای بازشناختن آثاری که متعلق به جالینوس است از آثاری که متعلق به او نیست این است که می‌بیند آیا مؤلف کتاب دیگری در همین موضوع دارد یا نه، اگر کتابی قویتر از آن یافت، آن کتاب را مجعول می‌شناسد.

۳. توقعات منتقدان از ترجمه

جاحظ در کتاب الحيوان عقیده خود را درباره ترجمه طی چند صفحه بیان می‌کند که چون بسیار شایان اهمیت است ترجمه آن را به تفصیل در اینجا می‌آوریم:

«کسانی که دوستدار شعرند و آن را پاس می‌دارند و به هواخواهی از آن حجت می‌آورند می‌گویند که مترجم هرگز نمی‌تواند آنچه را حکیم، برطبق خصایص تعابیر و حقایق آراء و دقائق ایجازات و تعاریف خود، بیان می‌کند به زبان خود برگرداند. نمی‌تواند حق سخن او را ادا کند، شرط امانت را در آن به جای آورد و به ایفای وظیفه‌ای که هر عهده‌دار وکالتی ملزم به رعایت آن است قیام کند. چگونه می‌تواند این اوصاف را بیان کند و معانی آنها را برساند و از آنها، برونق صدق و حقیقت آنها، خبر دهد بی آنکه در علم به معانی آنها و استعمال الفاظ و وقوف بر برد معنایی آنها همپایه مؤلف باشد؟ چگونه ممکن است کسانی مانند ابن بطریق و ابن ناعمه و ابن قره و ابن بهریر و ابن وهیلی و ابن مقفع، رحمهم الله تعالی، با ارسطو برابر باشند؟ چگونه کسی مانند خالد همطراز افلاطون تواند بود؟

«مترجم باید در آنچه ترجمه می‌کند توانا باشد و خود نیز صاحب همان دانشی باشد که مؤلف دارد. باید هم در زبانی که از آن ترجمه می‌کند و هم در زبانی که به آن ترجمه می‌کند تبحر داشته باشد، به قسمی که هر دو زبان را به يك اندازه و آن هم به غایت بداند. وقتی که به دو زبان سخن می‌گوید به هر دو زبان می‌رساند، زیرا هر يك از دو زبان دیگری را جذب می‌کند، از آن اخذ می‌کند و معارض آن است. چگونه می‌تواند در عین حال در هر دو زبان به اندازه وقتی توانا باشد که تنها يك زبان می‌داند؟ آدمی بیش از يك قوه ندارد، اگر تنها به يك زبان سخن بگوید تمامی این قوه در آن صرف می‌شود. بر این قیاس اگر مترجم به بیش از دو زبان سخن بگوید ترجمه او به تناسب آن بیشتر زبان می‌بیند. هر چه علمی دشوارتر باشد و دانایان به آن کمتر باشند به همان اندازه کار بر مترجم آن علم دشوارتر است و به همان اندازه مترجم بیشتر در معرض خطا می‌افتد. هرگز نمی‌توان مترجمی یافت که همسنگ یکی از این دانایان باشد.

«آنچه گفتیم در صورتی است که موضوع ترجمه کتابهای هندسه و نجوم و حساب و موسیقی باشد، حال قیاس کنید که وضع به چه منوال خواهد بود اگر موضوع ترجمه کتابهای دین باشد که در آنها سخن از خدای عزوجل است و اینکه چه سخنانی در حق او رواست و چه سخنانی روا نیست... مترجم باید بداند که اخبار نوع عام در کجاست و اخبار نوع خاص در کجا و موارد مخصصی که اخبار نوع عام را به اخبار نوع خاص تبدیل می‌کند کدام است. باید بتواند از اخبار آن را که در حوزه حدیث است از آنچه در حوزه قرآن است، و آن را که از مقوله عقل است از آنچه از مقوله عادت یا حالتی است که طاری عام بودن است بازشناسد. باید بداند کدام خبر صدق است و کدام کذب و کدام خبر را نه می‌توان صدق خواند و نه کذب. باید بداند نام صدق و کذب چیست و معانی مترتب بر آنها را بر چه چیزهایی می‌توان اطلاق کرد و در کجا معنی مفقود و اسم دگرگون می‌شود. باید بداند که صحیح کدام است و چگونه می‌توان آن را از محال بازشناخت و معنی محال چیست و آیا می‌توان محال را کذب نامید یا نه و از این دو کدام يك فاحش تر است، محال یا کذب؟ و در کجا محال فاحش تر است و در کجا کذب شنیع تر؟ باید بداند مثل چیست و بدیع چیست و اشاره کدام است و کنایه کدام، و تفاوت میان کوتاه سخنی و اطناب و ایجاز چیست. باید از ساختمان کلام و عادات مردم و اسباب تفاهم میان آنان آگاه باشد. خلاصه اینهاست اندکی از بسیار اموری که هرگاه

مترجم نداند در معنی سخن به راه خطا می‌افتد و خطا در دین به مراتب زیانبارتر از خطا در ریاضیات و صناعت (کیمیاگری) و فلسفه و شیمی و بعضی دیگر از چیزهای مربوط به معیشت آدمیان است.

«و هرگاه مترجم در اموری که در بالا از آن سخن گفتیم در حد کمال نباشد، به تناسب نقصانش در کمال خطایش بیشتر است. ولی آخر مترجم از دلیل و شبه دلیل چه می‌داند؟ از اخبار نجوم و مفاهیم خفیه چه می‌داند؟ از اصلاح سقطات کلام و اسقاطی که ناسخان در کتابها مرتکب می‌شوند چه می‌داند و از پاره ای دو گام یکی کردنها در پاره ای مقدمات چه خبر دارد؟ حال آنکه مقدمات ضروریند و باید مرتب باشند، مانند نخ کنسیده. ولی ابن بطریق و ابن قره که اینها را به نحوی مرتب و منظم و مفصل از معلمی همراه و استادی کامل فرانگرفته اند چگونه می‌توانند کتابی را دریابند که چندین بار از زبانی به زبان دیگر گردانده شده و از زیر چندین قلم گذشته و به انواع خطوط ملتها و امتهای نگاشته شده است؟

«اگر قضا را استاد یونانی دانی به دست استاد عربی دانی بیفتد، اما عرب در بلاغت کم از یونانی باشد، معنی و ناقل معنی در خود خطایی و قصوری نمی‌یابند، و یونانی که از مقدار بلاغت خود در زبان عربی خشنود نیست چاره ای جز گذشت و اغماض ندارد. اما آنگاه نوبت آفاتی فرا می‌رسد که بر دست ناسخان در نسخه می‌افتد و این در حالی است که نسخه او خود خالی از خطا نیست و بر این خطا ناسخی که از روی نسخه او نسخه ای استنساخ می‌کند خطایی دیگر می‌افزاید و اگر هم کسی را بگمارد که در نسخه او تجدیدنظر کند، در صورتی که اصلاح خطا بیرون از توان او باشد، چه بسا خطاها و سقطات را به حال خود بگذارد و بگذرد. «و چه بسا مؤلف کتاب بر آن شود که تصحیحی را اصلاح یا افتادگی را ترمیم کند. در این صورت کار را دشوارتر از آن خواهد یافت که دهها ورق لطیف ترین معانی را در گرم ترین الفاظ اتسا کند، و اگر حکیم خود در این کار فروماند چگونه انتظار می‌توان داشت که تجدیدنظرکننده مزدوری این کار را با کفایت انجام دهد؟ عجب تر اینکه او دو کار می‌کند: خطا را اصلاح و درست را درست تر می‌کند. اما سپس این کتاب نسخه ای می‌شود برای کسی دیگر، آنگاه ناسخ دوم هم به شیوه ناسخ اول عمل می‌کند و کتاب به این ترتیب از دست خیانتکاری به دست خیانتکار دیگر می‌رسد و در معرض تغییرات زیانبار می‌افتد تا آنجا که پر می‌شود از اغلاط و اکاذیب محض، و وای به حال کتابی که مترجمان یکی پس از

دیگری تباهی بر تباهی آن بیفزایند و ناسخان آن را از بدتر کنند، کتابی که از زادن و پدید آمدنش روزگاران بسیار می گذرد!»
این سخنان شایان توجه هر چند مبین واقعیتی نیست، ولی نشان می دهد که ترجمه چگونه باید باشد و دست کم آشکار می کند که دامنه توقعات در زمینه ترجمه تا چه اندازه گسترده بوده است. مفاهیم اساسی که می توان از این متن بیرون کشید اینهاست:

(الف) توانایی ذهنی مترجم باید همپایه توانایی ذهنی صاحب اثر مورد ترجمه باشد؛

(ب) مترجم باید بر هر دو زبان به يك اندازه یا تقریباً به يك اندازه تسلط داشته باشد؛

(ج) میان زبانهای متفاوت تناظر کامل برقرار نیست؛ زیرا هر زبانی روحی خاص خود دارد. شیوه بیان و اصطلاحات و ترکیبات و ساختمان و نحو و امکانات ایجاز یا اطناب يك زبان با زبان دیگر متفاوت است.

(د) دو زبان به یکدیگر آسیب می رسانند، هر يك جاذب دیگری است و نحو و ترکیب کلام و دیگر خصوصیات دیگری را به وام می گیرد.

(ه) اگر کار ترجمه متون هندسه و نجوم و پزشکی و جز اینها به این دشواری است، حال قیاس کنید که ترجمه متون مذهبی و کلامی - صرف نظر از متون ادبی اعم از نظم و نثر - با چه دشواریهای بزرگتری و حتی موانع غیرقابل عبوری رو به روست. دقایق معنی در متون مذهبی مهم است و نمی توان به آسانی از سر آنها گذشت. انتقال این دقایق از زبانی به زبانی دیگر، اگر نگوییم محال است، باری بسیار دشوار است و این امری است بس خطیر، زیرا سخن از مفاهیمی است درباره خداوند و صفات او و آنچه سزاوار اوست و آنچه سزاوار او نیست.

(و) جا حظ همچنین از نقد متون و وضع بد حاکم بر آنها سخن می گوید و از وظیفه مترجم که باید نخست از درستی متن نسخه خطی خود اطمینان حاصل کند و نیز علل رسوخ فساد در متون را برمی شمرد و سخنان او از این بابت دست کمی از سخنان زبانشناسان بزرگ معاصر ندارد.

نظریات جا حظ به تمام معنی امروزی است و از عمق بصیرت و ذهن نقاد او حکسایت می کند. تا آنجا که من می دانم، هیچ يك از مؤلفان قدیم یا قرون وسطی، در این زمینه نکاتی چنین بجا به قلم نیاورده است. اما بدیهی است که توقعات او زیاده از حد است.

زیرا کمتر پیش می آید که مترجمانی همطراز مؤلفان متن مورد ترجمه خود باشند. ولی باید اذعان کرد که از این گونه موارد کمیاب شاهکارهای درخشانی حاصل تواند شد. ترجمه هایی مانند ترجمه گوته از آثار ولتر، ترجمه بودلر از افسانه های ادگار آلن پویا ترجمه اندره ژید از نوشته های تاگور گواه صادق این مدعاست.

اما در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر انتقاد جا حظ در مورد مترجمانی که او در این متن از آنها نام می برد، یعنی ابن بطریق، ابن ناعمه الجصی، ابن قره، ابن بهریر و ابن وهیلی بجاست، چرا ذکری از ترجمه های حنین بن اسحاق به میان نمی آورد؟

به این پرسش تنها دو پاسخ می توان داد: یا جا حظ این متن مجلد اول کتاب الحیوان را اندکی پیش تر، یعنی پیش از آنکه حنین ترجمه های خوب خود را پدید آورد نوشته است، یا حنین در روزگار جا حظ که در سالهای بین ۲۵۰ و ۲۵۵ ق. بدرود زندگی گفته گمنام بوده است.

به هر حال به نظر می آید که معیاری که جا حظ به دست می دهد منطبق بر هیچ يك از مترجمان روزگار او نبوده است و بنابراین توقعات او از ترجمه به قوت خود باقی است.

از آن گذشته می توان از خلال این سخنان تند جا حظ دریافت که در آن زمان (اغاز قرن نهم میلادی) مسئله ترجمه قرآن به زبانهای دیگر و به خصوص به فارسی و یونانی در میان بوده است و جا حظ با آن بصیرت تامی که از علو زبان قرآنی داشته با این کار موافق نبوده است. به همین سبب است که فراوان می بینیم که اوصاف زبان و سبک بیان قرآن را برمی شمرد تا نشان دهد که ترجمه قرآن به زبانی دیگر تا چه پایه دشوار بلکه محال است. در ورای این مسئله تلاشهایی از سوی زبانهای مادری (یا ملی) دیده می شود که همه می کوشند تا خود وسیله انتقال احکام دین شوند. ایرانیان و ترکان و هندیان و یونانیان و سریانیان همه می خواستند در زمینه مذهب به زبان خود تعلیم و تعلم کنند. شاید هیتهایی که معتزلیان (جا حظ خود از معتزله بود) بیابن نزد ملل دیگر که به زبانهای مختلف سخن می گفتند گسیل می کردند به این مسئله دامن می زد که چگونه باید اسلام را به مردمانی که زبان مادریشان عربی نیست و حتی يك کلمه از زبان عربی نمی دانند تبلیغ کرد؟ و این نو گرویدگان چگونه می توانند تکالیف مذهبی خود را به جای آورند یا نماز پنجگانه روزانه خود را به پای دارند بی آنکه از لحاظ زبان وسیله ای داشته باشند که این کارها را برایشان آسان کند؟

بنابراین می بینیم که مسئله بسیار حاد بود و می بایست هرچه زودتر راه حلی برای آن یافت. متأسفانه در این باره منابع دیگری در دست نیست و نمی توان در راه این تحلیل بیش از این پیش رفت، زیرا بیم فرو افتادن در فرضیات باطل بسیار است.

۴. ترجمه و تجدیدنظر

بیشتر مترجمان به حکم آنکه سریانی بودند و زبان مادریشان سریانی بود در زبان عربی دستی نداشتند و در نتیجه ترجمه های بدی به زبان عربی ارائه می دادند، به همین سبب از همان آغاز معلوم شد که باید در این ترجمه ها از جهت زبان و سبک تجدیدنظر کرد. چنانکه از منابع و مهمترین آنها الفهرست ابن ندیم برمی آید تجدیدنظر در این ترجمه ها و اصلاح آنها به صورت مشغله ای خاص درآمد. این کار مستلزم آن نبود که تجدیدنظرکننده زبان اصلی (یونانی یا سریانی) را بداند. مثلاً ابن ندیم در الفهرسته فصل مربوط به «مترجمان زبانهای مختلف به عربی» (چاپ فلوگل، صفحه ۲۳۴ / ترجمه فارسی، صفحه ۴۴۵) می نویسد: «ملاحظی که در زمان ما (یعنی نیمه دوم قرن چهارم هجری برابر با قرن دهم میلادی) حیات دارد سریانی را به خوبی می داند، ولی در عربی الفاظ زشتی (= ناهنجاری) به کار می برد، نزد علی بن ابراهیم دهکی به کار ترجمه از سریانی به عربی مشغول بوده و این دهکی ترجمه هایش را اصلاح می نماید».

ولی گاهی مترجمی که زبان عربی را خوب نمی دانست ناگزیر دست طلب به دامن نویسنده دیگری می زد که در کار نویسندگی به زبان عربی قوی دست بود. این کار بیشتر در نخستین دوره ترجمه، پیش از حنین بن اسحاق و مکتبش صورت می گرفت، یعنی زمانی که مترجمان سریانی در زبان عربی ضعیف بودند. کسانی که به عنوان «تجدیدنظرکننده» کار می کردند:

- یا خود زبانی را که از آن ترجمه می شد می دانستند، مانند قسطنطین لوقا البعلبکی که ابن ندیم در وصف او می نویسد (الفهرست، صفحه ۲۳۴ / ترجمه فارسی، صفحات ۴۴۵، ۴۴۶): «ترجمه اش بسیار خوب و در یونانی و سریانی و عربی فصیح بود و چیزهایی را ترجمه کرده و ترجمه های زیادی را اصلاح نموده.» و حنین بن اسحاق، مترجم بزرگ، که ترجمه بد دیگران را نیز اصلاح می کرد، مانند ترجمه ای که ابن بطریق از تیمائوس افلاطون کرده است و ابن ندیم درباره آن می گوید: «این کتاب را ابن بطریق ترجمه کرده است و حنین نیز آن را ترجمه یا ترجمه او را اصلاح



مجله مطالعات فلسفی
سال چهارم علوم انسانی

کرده است.» یا ترجمه‌ای که تیادورس از آنالوطیفای اول ارسطو کرده است و ابن ندیم درباره آن می‌نویسد: «تیادورس Theodorus آن را به عربی ترجمه کرد و گویند که ترجمه خود را به حنین عرضه داشت و او آن را اصلاح کرد.» (الفهرست، صفحه ۳۴۸، قاهره) می‌توان با تکیه بر روایتهای معتبر الفهرست و دیگر منابع نمونه‌های دیگری از این قبیل برشمرد.

یا این تجدید نظرکنندگان جز عربی زبان دیگر نمی‌دانستند، ولی می‌توانستند متون فلسفی یا علمی را دریابند؛ از این رو قادر بودند که کتابهای مترجمانی را که از یونانی و سریانی به عربی بدی ترجمه می‌شد اصلاح کنند؛ مثلاً ابن ناعمه در عربی توانا نبود و به همین سبب دیگران ترجمه‌هایش را تصحیح کرده‌اند (الفهرست، صفحه ۳۴۹، چاپ قاهره). همچنین ابن بطریق که حنین ترجمه‌هایی را که از تیمائوس افلاطون و کتاب السماء والعالم de coelo et mundo ارسطو کرده اصلاح کرده است (الفهرست، صفحه ۳۴۴ و ۳۵۱، چاپ قاهره / ترجمه فارسی، صفحه ۴۵۸).

کندی نیز ترجمه‌های دیگران را تصحیح کرده است. ولی در اینجا باید مسئله بیش و کم مهمی را مطرح کنیم که مورد غفلت محققانی که در این زمینه تحقیق کرده‌اند واقع شده است. مسئله این است که آیا کندی یونانی و سریانی می‌دانسته است یا نه؟ این مسئله ناشی از نوشته‌ای است از ابن جُلجل (ابوداود سلیمان بن حسن اندلسی، معروف به ابن جُلجل) که در کتابش تحت عنوان طبقات الاطباء والفلاسفه (چاپ فؤاد سید، صفحات ۷۲-۷۴، قاهره، ۱۹۵۵) به این عبارت آمده است: «کندی کتابهای فلسفی بسیار ترجمه کرده و موارد مشکل آنها را شرح داده است، کتابهایی را که فهمشان بیش از همه دشوار بوده تلخیص و ناهموارترین آنها را آسان کرده است.» این جمله را القفطی (چاپ لیبر، صفحه ۳۶۸) و ابن ابی اصیبعه (چاپ مولر، جلد اول، صفحه ۲۵۷) در نوشته‌های خود درباره کندی در عبارات مشابه نقل کرده‌اند و به همین سبب سخنان آنها اعتباری بیش از سخن ابن جُلجل ندارد، و ابن جُلجل هم کتاب خاصی را که کندی ترجمه کرده باشد ذکر نمی‌کند و نمی‌گوید که او از چه زبانی ترجمه می‌کرده است.

حال ببینیم که آیا منابع دیگر ذکری از ترجمه کتاب خاصی می‌کنند یا نه.

تنها القفطی است که در گفتاری درباره بطلمیوس منجم و

جغرافیدان ضمن شمردن کتابهایش از «کتاب جغرافیا فی المعموره من الارض و صفة الارض نام می‌برد و می‌نویسد که «این کتاب توسط کندی به عربی بسیار خوبی ترجمه شده است.» (چاپ لیبر، صفحه ۹۸) حال اگر بخواهیم جویا شویم که القفطی این اطلاع را از کدام منبع گرفته است آن را در الفهرست ابن ندیم می‌یابیم که ضمن سخن از کتابهای بطلمیوس می‌گوید که او کتابی به نام کتاب جغرافیا فی المعموره من الارض و صفة الارض نوشته است. این کتاب در هشت مقاله است که به نحو بدی برای کندی ترجمه شده است؛ ولی سپس ثابت (یعنی ثابت بن قره) آن را به عربی بسیار خوبی ترجمه کرده است.»

بی‌درنگ این نکته به چشم می‌خورد که متن القفطی تحریفی بیش نیست و نمی‌توان قطعاً تعیین کرد که تقصیر این تحریف متوجه خود القفطی است یا متوجه ناسخ کتاب او. اگر تقصیر از ناسخ باشد، آنگاه باید فرض کرد که او کلمات «به نحو بدی برای... و سپس توسط ثابت...» را اسقاط کرده است. ولی مشکل بتوان چنین اسقاطی را از جانب ناسخ دانست، زیرا تحریف جمله الفهرست در متن القفطی چنان است که بیشتر این حدس را به ذهن القا می‌کند که خود القفطی قول منبع خود را بد خوانده و بد نقل کرده است. بنابراین باید گفت که اطلاع القفطی درباره اینکه کندی کتاب جغرافیای بطلمیوس را ترجمه کرده نادرست و بی‌پایه است، زیرا او متن الفهرست را بد فهم و نقل کرده است.

وانگهی ابن جُلجل در گفتن این سخن که کتاب جغرافیا تصنیف خود کندی است نه بطلمیوس خطای فاحشی مرتکب شده است. نصّ سخن ابن جُلجل این است که «کندی کتاب جغرافیایی دارد در معرفت مناطق معموره» (کتاب اطباء و فلاسفه، صفحه ۷۴). در واقع این کتاب از تصنیفات کلاودیوس بطلمیوس است، زیرا عنوان آن همان عنوان کتاب بطلمیوس است. اینکه کندی کتابی با همین عنوان نوشته باشد فرض نامحتملی است، زیرا نوشته‌اند (الفهرست) که کتاب بطلمیوس برای کندی ترجمه شده است، به همین سبب احتمال نمی‌رود که او کتابی در همین زمینه و با همین عنوان نوشته باشد. از آن گذشته در فهرست آثار کندی که در الفهرست (و از روی آن توسط القفطی و ابن ابی اصیبعه) ذکر شده است این عنوان دیده نمی‌شود. بنابراین باید حدس زد که خود ابن جُلجل مرتکب این اشتباه شده است، مگر آنکه چنین فرض کنیم که عبارت کتاب ابن جُلجل تحریف شده و در اصل چنین بوده است: «کتاب جغرافیایی در معرفت مناطق معموره برای او (له)

ترجمه کرده اند» که در این صورت دیگر اشتباهی در میان نخواهد بود. برای این تصحیح کافی است که کلمه تَرْجَمَ را میان وَ و لَهْ گنجانند. از این جلجل تنها يك نسخه در دست داریم که آن هم در وضع نسبتاً نابسامانی است.

پس حال از دو بیرون نیست: یا عبارت ابن جلجل بر اثر اسقاط فقط يك کلمه از آن اندکی تحریف شده است، یا اطلاعی که ابن جلجل می دهد نادرست است. وانگهی هیچ منبع دیگری ذکری از این امر به میان نیاورده است که کندی کتاب معینی را ترجمه کرده باشد.

نتیجه ای که می توان از این مقدمات گرفت این است که اطلاعی که ابن جلجل دارد و القفطی و ابن اصیبه آن را عیناً نقل کرده اند مبنی بر اینکه کندی «کتابهای فلسفی بسیار ترجمه کرده است» کاملاً نادرست است و همین منابع خود آنها را رد می کنند.

وانگهی کتاب ابن جلجل بر از لغزشهایی از این نوع است، بنابراین نمی توان بدان اعتماد کرد. او این کتاب را در سال ۲۷۷ هـ. یعنی در همان زمانی نوشته است که ابن ندیم کتاب الفهرست را تصنیف می کرد، منتهی هر کدام مستقل از دیگری. ابن جلجل در اسپانیا می زیست و ابن ندیم در بغداد. چون ابن ندیم در بغداد محل فعالیت این مترجمان می زیست و ترجمه ها و مترجمان را از نزدیک، چه مستقیم و چه از طریق منابع موثوقی مانند یحیی بن عدی، می شناخت و فهرست کاملی از آثار کندی را ذکر می کند، بنابراین باید به او اعتماد کرد نه به ابن جلجل که هیچ گاه به شرق سفر نکرده است، بلکه اطلاعات خود را از زبان مسافرانی که از شرق به اسپانیا می آمدند یا از سفر به شرق باز می گشتند، یا از طریق ترجمه های اندکی که در قرن چهارم هجری به اسپانیا می رسید گرد آورده است.

حال پس از آگاهی از روایت نادرست ابن جلجل (و از طریق او ابن قفطی و ابن ابی اصیبه)، بینیم که ابن ندیم درباره کندی در باب کتابهایی که از یونانی و سریانی به عربی ترجمه می شد چه می گوید. اطلاعاتی که او در این زمینه به دست می دهد بدین قرار است:

تخت اطلاعاتی است درباره کتابهایی که برای کندی ترجمه شده است، یعنی کتابهایی که او به مترجمانی سفارش می داده و مترجمان آنها را در برابر دریافت پول برایش ترجمه می کرده اند. در زمره این اطلاعات نخست به عبارت سابق الذکر مربوط به جغرافیای کلاودیوس بظلمیوس باز می خوریم که نص آن

این است: کتاب جغرافیا فی المعمورة من الارض و صفة الارض. این کتاب در هشت مقاله است و برای کندی به نحو بدی ترجمه شده است (نقل لِلکِنْدِی نَقْلًا رَدِیْنَا): سپس توسط ثابت به عربی ترجمه شده است (الفهرست، چاپ فلوگل، صفحه ۲۵۵). این جمله با چنین هیئتی کاملاً روشن است و محلی برای هیچ تفسیر خاصی ندارد. بنابراین متیقن است که مترجمی که کندی به خدمت گرفته است تا این کتاب را برایش ترجمه کند، آن را بد ترجمه کرده است و به این ترتیب جایی برای ابن پندار لوکلر (جلد اول، صفحه ۲۳۰) باقی نمی ماند که باید قائل به وقوع تحریفی در عبارت الفهرست شد تا بتوان آن را موافق ادعای القفطی کرد، مبنی بر اینکه کندی خود این کتاب را ترجمه کرده است، زیرا چنانکه اشتاینشایدنر Steinschneider گفته است، اگر ترجمه از آن خود کندی بود، این ندیم آن را با صفت بد توصیف نمی کرد. همچنین سخن فلوگل در کتاب خود درباره کندی (صفحه ۷) خطایی بیش نیست که (با استناد به همین منابع!) گفته است که ابن ندیم از ترجمه کندی انتقاد کرده و القفطی آن را ستوده است! حقیقت این است که القفطی قول منبع خود الفهرست را بد نقل کرده است.

الفهرست اطلاع دیگری از همین نوع به دست می دهد مبنی بر اینکه کتاب الهیات *Metaphysique* ارسطو را اسطاث *Eustache* برای کندی ترجمه کرده است «و سرگذشتی هم دارد» (الفهرست، صفحه ۳۵۲/ ترجمه فارسی صفحه ۴۶۰). بنابراین می توان یقین داشت که کندی هیچ ترجمه ای، چه از یونانی و چه از سریانی، ندارد، بلکه ترجمه های دیگران را اصلاح کرده است. در تأیید این مدعا دو قرینه مهم در دست داریم:

۱) اصلاح ترجمه *اِثُولُوجِیَا* *Théologie* ی منحول ارسطو. در آغاز تمام نسخه های *اِثُولُوجِیَا* می خوانیم که این کتاب را «عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمه الحمصی ترجمه و ابویوسف یعقوب بن اسحاق الکندی آن را برای احمد بن معتصم بالله اصلاح کرده است» (*اِثُولُوجِیَا*، در *افلوطنین عندالعرب*، چاپ نویسنده این سطور، صفحه ۳، قاهره، ۱۹۵۵). ابن ندیم از *اِثُولُوجِیَا* (منحول) ارسطو نام می برد و چنین می گوید: «کتاب *اِثُولُوجِیَا*، و آن را کندی تفسیر کرده است» (الفهرست، چاپ فلوگل، صفحه ۲۵۲/ ترجمه فارسی، صفحه ۴۶۰). در اینجا مراد از کلمه *قَسْرَه* این است که کندی ترجمه ابن ناعمه حمصی را برای شاگردش، احمد بن المعتصم بالله، اصلاح کرده است.

اما سؤالی که پیش می آید این است که در اینجا «اصلاح» به

چه معنی به کار رفته است. اگر متن سریانی را که ابن ناعمه از آن ترجمه کرده است در دست می‌داشتیم می‌توانستیم مقایسه‌ای بکنیم، چون نمی‌دانیم ترجمه ابن ناعمه پیش از اصلاح کندی چگونه بوده است. برای مقایسه دقیق می‌بایست ترجمه سریانی و ترجمه عربی ابن ناعمه را داشته باشیم؛ انگاه می‌توانستیم به دقت تعیین کنیم که این عمل «اصلاح» چگونه و تا چه پایه صورت گرفته است. پس نمی‌توان به دقت معلوم داشت که کندی هنگام اصلاح ترجمه‌های دیگران چه تصرفاتی در آنها می‌کرده است. ولی می‌توان حدس زد که این «اصلاح» تنها مربوط به سبک نگارش و واژگان بوده است، زیرا ابن ناعمه در عربی چندان قوی نبود و همین امر تصرف کسی مانند کندی را ایجاب می‌کرد. او در ترجمه به پایه حنین یا پسرش اسحاق یا قسطنین لوقا، که عربی را به خوبی یونانی و هردو را به کمال می‌دانستند نمی‌رسید.

در حقیقت سبک نگارش اتولوجیا مشابه سبک کندی در رسالات او خاصه رسالاتی است که شباهت موضوعی با اتولوجیا دارد، مانند رساله‌اش در باب فلسفه اولی برای المعتصم بالله یا کتاب رساله فی سجودالجرم الاقصی لباریه، برای احمدبن المعتصم و رساله‌اش در باب نفس.

۲) اصلاح کتاب الكرة المتحرکه *desphaera quae movetur* اوتولوقس Autolycus (الفهرست، چاپ فلوگل، صفحه ۲۵۲/ ترجمه فارسی، صفحه ۴۸۳). مترجم این کتاب شناخته نیست، نه ابن ندیم از نام او خبر می‌دهد و نه القفطی که عبارت ابن ندیم را نقل می‌کند. علاوه بر آن چندین نسخه از ترجمه‌ای از این کتاب در دست داریم که ثابت بن قره و سپس خواجه نصیرالدین طوسی آن را تصحیح و اصلاح کرده‌اند. این ترجمه در حیدرآباد انتشار یافته است. نام مترجم عربی آن در ترجمه لاتینی آن توسط ژرارکرمون Gérard Crémone (نسخه خطی، پاریس، کتابخانه ملی لاتین، شماره ۹۳۳۵) و ترجمه عبری توسط یعقوب بن محر نیز نیامده است.

خلاصه اینکه فعالیت کندی در مورد ترجمه‌هایی که از یونانی یا سریانی به عربی می‌شد به دو امر منحصر بود: یا به مترجمی سفارش می‌کرد که کتاب مورد علاقه‌اش را برایش ترجمه کند یا ترجمه مترجمانی را که در زبان عربی قوی‌دست نبودند اصلاح می‌کرد. اصلاح او محدود به تصرف در بیان مطلب ترجمه برای رساتر کردن آن و پیشنهاد بهترین اصطلاحات فنی بود. بنابراین در

منابع ما هیچ قرینه‌ای وجود ندارد دال بر اینکه کندی چیزی از یونانی یا سریانی یا فارسی به عربی ترجمه کرده باشد و روایت ابن جلجل که می‌گوید کندی «کتابهای فلسفی بسیار ترجمه کرده است» بکلی تهی از حقیقت است، مگر اینکه فرض کنیم که مراد از کلمه ترجمه معنی «تفسیر کردن» آن باشد نه «ترجمه کردن از زبانی به زبان دیگر»، زیرا کلمه عربی ترجمه مفید معنی اول نیز هست، کما اینکه وقتی که می‌گویند ترجمه عنه یا ترجمه مقصود از آن «تفسیر کردن» است. در حقیقت هم کندی چندین کتاب منطقی ارسطو از قبیل باری ارمیناس و انالوطیقای اول و انالوطیقای دوم و سوفسطیقا را شرح و تفسیر کرده است (الفهرست، صفحات ۳۴۸ و ۳۴۹، چاپ قاهره/ ترجمه فارسی، صفحات ۴۵۴، ۴۵۵ و ۴۵۶).

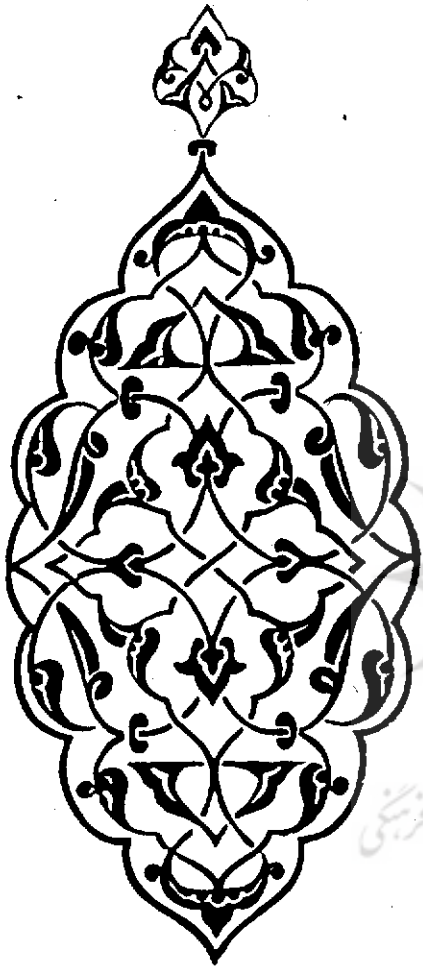
بعلاوه در هیچ یک از منابع مربوط به شرح احوال کندی ذکری از اینکه او یونانی یا سریانی یا فارسی می‌دانسته به میان نیامده است و خود او هم در هیچ یک از کتابها و رساله‌هایش چیزی در این باره نمی‌نویسد. اگر یونانی یا سریانی می‌دانست، بعید بود که چه به تلویح و چه به تصریح اشاره‌ای به آن نکند و مثلاً نگوید که «با مراجعه به اصل یونانی یا سریانی ترجمه، دریافتم که...» یا «در اصل یونانی یا سریانی ترجمه چنین آمده است که...» یا جمله‌ای از این نوع که مفید این معنی باشد که او به منابع در زبان اصلیشان مراجعه می‌کرده است؛ داشتن چنین دانشی افتخاری محسوب می‌شود که هر قدر هم که صاحب آن اهل تواضع باشد، نمی‌تواند آن را پنهان کند.

اما نباید از یاد برد که کندی در کار اصلاح ترجمه‌ها خدمت بسزایی کرده است، زیرا او به معنی استقاقی اصطلاحات فلسفی برای ساختن معادلهای مناسب عربی آنها توجه بسیار داشت، خاصه در آن زمان که ترجمه از یونانی یا سریانی هنوز در آغاز راه بود و زبان عربی نیز در زمینه فلسفه و علوم تازه قدم در راه نهاده بود. ما امروز هم وقتی که می‌خواهیم اصطلاحات فنی را به زبان خود برگردانیم به ریشه آنها در زبانی که از آن ترجمه می‌کنیم توسل می‌جویم تا معادلهای مناسبی برای آنها در زبان خود بیابیم. کندی در رساله خود درباره تعداد کتابهای ارسطو و درباره آنچه برای فراگرفتن فلسفه لازم است، معنی استقاقی کلمات یونانی زیر را که صورت عربی به خود گرفته است به دست می‌دهد: قاطیفوریاس، باری ارمیناس، ابودقطیقا *apodeiktike*، طویقا و سوفسطیقا.

کندی در کاربرد پاره ای اصطلاحات فنی هم که بعدها متروک ماند (البته پس از آنکه از مترجمان می خواست که ریشه آنها را در یونانی برایش توضیح دهند) به اشتقاق آنها توسل می جست. مثلاً کلمه syllogisme را در عربی به الجامعه ترجمه می کرد که در ترجمه الهیات ارسطو توسط اسطاث و نیز در تفسیرهایی که بر ترجمه نذاری از آنالوطیقای اول نوشته اند به کار رفته است. در حقیقت کلمه یونانی συλλογισμός مشتق از فعل συλλογίζομαι است که به معنی جمع کردن (یعنی عمل جمع در حساب) است. همچنین کلمه یونانی ὁλή در عربی به طینه ترجمه شده است، زیرا این کلمه در یونانی در میان معانی اصلیش به معنی «گل» یا «سرشت» (= خمیره) نیز هست و این معادل عربی را در ترجمه کتاب النفس ارسطو که توسط اسحاق بن حنین صورت گرفته است می یابیم (رجوع کنید به این کتاب، چاپ نویسنده این سطور، صفحه ۷، قاهره، ۱۹۵۴). کلمه آنالوطیقا (آنالوتیکا) به معنی «تحلیل از نو» توضیح داده شده است، زیرا این کلمه مرکب از دو جزء ana و نو به معنی از نو و لوئو λύω به معنی گشودن و حل کردن است که روی هم رفته به معنی تأویل شیء به عناصر اولیه آن است.

این نمونه ها به تنهایی نشان می دهد که سهم کندی در اصلاح ترجمه ها محدود به تصرف در سبک نگارش عربی آنها نبوده، بلکه او در کار انتخاب معادل های مناسب برای اصطلاحات یونانی، البته با مشورت با مترجمان، نیز فعالانه شرکت داشته است. متأسفانه ترجمه های قدیمی افلاطون و ارسطو که مورد استفاده کندی بوده است و در نیمه دوم قرن دوم و نیمه اول قرن سوم هجری به وجود آمده بود تقریباً همه از بین رفته و از آنها جز ترجمه الهیات ارسطو از کتاب بتا تا کتاب لامبدا، که توسط اسطاث برای خود کندی صورت گرفته، و چند صفحه پراکنده دیگر، چیزی بر جای نمانده است، زیرا آنچه از ترجمه های آثار ارسطو - بجز این بخش از الهیات او - باقی مانده است در نیمه دوم قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) و در طی قرن چهارم هجری، یعنی پس از مرگ کندی، به عربی برگردانده شده است. بنابراین نمی توان اصطلاحاتی را که خود او ساخته است از آنچه اسلاف یا معاصران او ساخته اند بازشناخت.

دلیل سومی هم برای ضرورت تجدیدنظر در ترجمه ها می توان اقامه کرد. گاهی يك مترجم خوب بیش از ظرفیت خود سفارش برای ترجمه می پذیرفت. آنگاه ناگزیر کتابی را که در دست ترجمه



داشت به مترجم نواآموزی می سپرد، به این قصد که در پایان کار کسی آن را اصلاح کند. این شیوه را گاهی حنین بن اسحاق به کار می برد. در این باره ابن ابی اصیبعه در اشاره ای به الرهاوی می نویسد: «وقتی که حنین بن اسحاق به سبب کثرت سفارشهایی که به او برای ترجمه کتب داده شده بود، دیگر فرصت کافی برای انجام دادن آنها نیافت، به الرهاوی متوسل شد تا آنها را برایش ترجمه کند. سپس این ترجمه ها را خود اصلاح می کرد» (ابن ابی اصیبعه، جلد ۱، صفحه ۲۰۵). گفتنی است که جهان از این بابت تغییر نکرده است! کار را به عهده دیگران وامی گذارند و ادعا می کنند که خود آن را انجام داده اند!

۵. شیوه های ترجمه

صلاح الدین صفدی می گوید: «مترجمان دو شیوه در ترجمه دارند: شیوه نخست آن است که یوحنا بن بطریق، ابن ناعمه الجمسی و دیگران به کار می بردند؛ در این شیوه مترجم هر بار به يك کلمه یونانی نگاه می کند، معنی آن را درمی یابد و سپس يك کلمه عربی که در معنی معادل کلمه یونانی است به ذهن می آورد و آن را می نویسد. پس از آن به يك کلمه دیگر نگاه می کند و به همین ترتیب کار را ادامه می دهد تا ترجمه کتابی که در دست دارد تمام شود. ولی این شیوه به دو دلیل نادرست است: یکی به این دلیل که در زبان عربی معادلهایی برای تمام کلمات یونانی وجود ندارد و به همین سبب است که می بینیم در این نوع ترجمه ها بسیاری از کلمات یونانی عیناً در ترجمه آورده می شود؛ و دیگر به این دلیل که نحو و ساختمان جمله در يك زبان همواره متناظر با نحو و ساختمان زبان دیگر نیست.

«شیوه دوم ترجمه شیوه حنین بن اسحاق و جوهری و دیگران است. در این شیوه، مترجم جمله ای را می خواند، معنی آن را درمی یابد و سپس به جمله ای معادل آن برمی گرداند، صرف نظر از اینکه کلمات دو زبان معادل یکدیگر باشند یا نباشند. این شیوه بهتر است. به همین سبب کتابهای حنین بن اسحاق نیازی به اصلاح نداشته است، مگر آنهایی که در زمینه علوم ریاضی بود، زیرا او بر ریاضیات احاطه ای نداشت، احاطه او بر طب و منطق و طبیعیات و الهیات بود و آنچه او در این زمینه ها ترجمه کرده است محتاج به تجدیدنظر یا اصلاح نبود. ولی اقلیدس (مقصود کتاب اصول اقلیدس است) و کتاب المجسطی و کتابهای میان این دو را ثابت بن قره حرّانی اصلاح کرده است.»^۵

این بود به اختصار شیوه هایی که مترجمان در ترجمه از یونانی به عربی به کار می بردند. بر اینها باید افزود که در نظر حنین بن اسحاق کیفیت ترجمه بستگی به مترجم و نیز کسی دارد که کار ترجمه به سفارش او صورت می گیرد. جزء دوم این سخن اندکی عجیب به نظر می آید. چگونه ممکن است ترجمه ای برحسب اینکه برای این یا آن شخص صورت می گیرد فرق کند؟ ولی خود او این حکم را در رساله ای برای علی بن یحیی درباره آنچه از آثار جالینوس به عربی و سریانی ترجمه شده است توضیح می دهد. راجع به کتاب جالینوس درباره استخوان می گوید: «من این کتاب را چند سال پیش برای یوحنا بن ماسویه ترجمه کردم. هدف من در آن ترجمه این بود که اندیشه های جالینوس را در نهایت روشنی پیروم. زیرا این مرد (یعنی یوحنا بن ماسویه) دوستدار سخن روشن است و پیوسته ما را به روشن نویسی می خواند.» حنین مدتها برای یوحنا بن ماسویه کار کرده است. ولی اگر در نظر بیاوریم که هنگامی که حنین می خواست نزد ابن ماسویه طب بیاموزد چگونه او حنین را با خفت از خود راند و گفت: «همان بهتر که تو به حرفه همگنانت پردازی»، سخنی که موجب شد که حنین تمام هم خود را مصروف تحصیلات یونانی و عربی کند، آن گاه می توان دریافت که این جمله او اندکی رنگ تمسخر دارد، به هر حال این اشاره حنین خاصه از این نظر شایان دقت است که ترجمه هایی می بینیم که هدف آنها بیشتر وضوح است تا صحت، ولو این وضوح گاهی به معنی سقوط در لفاظیهایی باشد که حاصلی جز اطاله کلام ندارد.

• ترجمه فصلی است تحت عنوان «فن ترجمه» از کتاب انتقال فلسفه یونانی به جهان عرب نوشته عبدالرحمن بدوی که از مجموعه دروس او در دانشگاه سوربن فراهم آمده است.

۱. پدر همان یحیی بن بطریق که عضو هیئتی بود که مأمون به بیزانس فرستاد.
۲. مقصود خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان (متوفی به سال ۸۵ هجری) است. جاحظ در کتاب دیگر خود البیان والتبیین می نویسد: «وکان خالد بن یزید بن معاویه خطیباً شاعراً، و فصیحاً جامعاً، وجیدالرأی کثیرالادب، وکان اول من ترجم کتب النجوم والطب والکیمیا» نقل از یانوشو کتاب الحیوان، جلد ۱، صفحه ۷۶، به تحقیق و شرح عبدالسلام محمدهارون.
۳. الجاحظ، کتاب الحیوان، جلد ۱، صفحات ۷۵-۷۹، به تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۲۸.
۴. احتمال می رود که مقصود نویسنده کتابهای ترتیب کتب ارسطاطالیس و کتاب الحث علی تعلم الفلسفه باشد (رجوع کنید به الفهرست، ترجمه فارسی، صفحه ۴۶۵).
۵. بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی)، الکشکول، جلد اول، صفحه ۲۸۸، چاپ طهارالزوی، قاهره، ۱۹۶۱.